

# از فراز تا فرود

## تاریخچه جریان ملی‌گرایی



محمد ملک‌زاده

اشاره:

گسترش تعصبات قومی و نژادی در میان ملل مختلف جهان و همچنین احیای حس ناسیونالیستی یا ملی‌گرایی در بین جوامع بشری، ارمغان شومی است که استعمارگران در سال‌های متمادی روی آن سرمایه‌گذاری زیادی کرده‌اند. از توطئه‌ها و اهداف پلید استعمار در این راه، مبارزه با روابط اصیل اعتقادی در میان امت‌های اسلامی است. غیر مذهبی‌ها و مخالفان ارزش‌های دینی و آموزه‌های شریعت در کسوت رهبران احزاب و ملی‌گرایان بر اعتقادات و میراث‌های کهن فرهنگی، شریعت و ارزش‌های اسلامی می‌تازند و نمادهای غربی جایگزین ارزش‌های اسلامی می‌شوند. اصول دین و آموزه‌های وحیانی قرآن کریم مورد تشکیک و شبهه قرار می‌گیرد و تفکر سکولار و عقاید غربی به نام تمدن و توسعه انتشار می‌یابد و در این میان تفکر ملی‌گرایی همراه با اندیشه‌های سکولاریستی و بی‌دینی در سطحی گسترده رواج می‌یابد.

در اصطلاح علوم سیاسی، ملی‌گرایی آموزه‌ای است که ملت را موضوع اصلی وفاداری افراد می‌داند. در ناسیونالیسم نظریه‌ای مطرح می‌شود که ملت‌ها دارای نقش محوری می‌باشند.<sup>۱</sup> در این‌که ملی‌گرایی از چه هنگام مفهوم و اهمیتی سیاسی یافت، اختلاف نظر وجود دارد، ولی آنچه مسلم است تا پایان سده هجدهم، اصطلاح «ملت» به مردمی دارای حاکمیت و یا تحت حکومت یک دولت حاکم دلالت داشت. با ایجاد کشورهای جدید دارای یک ملت و پیدایش امواج عظیم مهاجرت در کشورها، مهر ابطال بر یکسان‌پنداری شهروندان یک کشور با افراد یک ملت زده شد؛ به طوری که هم اینک به سختی می‌توان کشوری را یافت که از نظر ملیت، همگن باشد؛ با این حال این اندیشه که ملت، اصلی معتبر برای حقانیت یک کشور - دولت است همچنان مقبولیت گسترده‌ای دارد. در جهان متشکل از کشورهایی که از منظر ملی ناهمگن‌اند، ضروری است که آرمان ملی‌گرایی معتدل شده و شکلی جدید به خود بگیرد. بدیهی است این امر مستلزم عرضه تعریفی جدید از این واژه و اصطلاحاتی چون دولت و ملت می‌باشد، و این واژه در عمل و در کارکرد صحیح خود در جهان کنونی به چالش جدی دچار خواهد شد؛ چالشی که در مکتب اسلام، به دلیل نگاه متفاوت به این موضوع، از اساس منتفی است. نمایی کلی از روند شکل‌گیری ملی‌گرایی در جهان مطالعه تاریخ معاصر غرب و اروپا به ما نشان خواهد داد که روند

شکل‌گیری ملی‌گرایی هم‌زمان با افول معنویت، دین و اخلاق توأم بوده است. دلیل این امر آن است که دیانت مسیحی علی‌رغم گستردگی آن بر بسیاری از کشورهای اروپایی، از جوهره و حقیقت اصلی خود دور مانده است: از آن زمان که سلاطین و پادشاهان به تحریف دین مسیح روی آوردند و آن را به صورت واسطه‌ای میان انسان و خدا درآوردند؛ از آن زمان که کلیسا مرکزیت خود را به مثابه حلقه اتصال بین خالق و مخلوق تعریف نمود و مردم، آن مکان را آن‌گونه نگریستند که دست خدا روی زمین است؛ از آن زمان که عقاید، افعال و کردار فاسد زمامداران کلیسا به نام دین مسیح تلقی و انتشار یافت، از آن زمان که اربابان کلیسا با پادشاهان تباری کردند و حقوق ملل محروم و مستضعف را نادیده گرفتند، ثروت‌های غیر مشروع را بر دارایی‌های خود افزودند، بهترین اراضی کشاورزی و حاصلخیز را به تملک خود درآوردند و ثروت‌های افسانه‌ای را به قیمت فقیرتر و محروم‌تر شدن بیچارگان و محرومان، مالک گردیدند و بالاخره آن زمان که کلیسا در برابر علم و عالم و دانش و دانشمندان ایستاد و با تمام توان و قدرت خود به مقابله با نظریات و تئوری‌های علمی پرداخت و دین را در برابر و مخالف علم قرارداد، جهان غرب و رجال نهضت اروپایی به خود حق دادند که کلیسا و دینی را که این مرکز، پیام‌آور و مروج آن بود کنار بگذارند و آن را همراه دیگر بقایا و تخلفات و یادگارهای قرون وسطایی دفن نمایند. با دفن این اندیشه‌ها محوریت اصلی به خواست و اراده انسان - صرف نظر از جایگاه و شخصیت وی - داده شد و ارزش‌های اخلاقی و معنوی، در برابر این اراده، بی‌ارزش تلقی گردید. در مقابل، دین اسلام هیچ وجه شباهتی به دین تحریف شده مسیحیت موجود ندارد. اسلام، خود تمدن اجتماعی جدیدی را بنا نهاد. نگاه اسلام بر خلاف کلیسا نگاه ضد انقلابی‌گری، ضد علمی و مخالف پیشرفت نبوده و نیست. به همین دلیل اسلام دین ملت‌های انقلابی،

آگاه و پیشرو بوده است. با این همه، از آن‌جا که رسوبات نژادپرستانه و ملی‌گرایانه در میان جوامع مختلف اروپایی هم‌زمان با دشمنی علیه دیانت مسیحی و پرورش نسل ملی‌گرایی و اندیشه‌های سکولاریستی شکل گرفت، این دشمنی به سراغ دین اسلام آمد و متوجه کشورهای اسلامی نیز گردید. افکار و اندیشه‌های نژادپرستانه و ملی‌گرایانه به رهبری استعمار به مناطق اسلامی راه یافت. در این میان، گرچه غالب حکومت‌ها و برخی افراد لاقید این دیدگاه را پذیرا شدند و همگام با غرب به راه افتادند، ولی انسان‌های صالح و شایسته که بر فطرت دینی و اعتقادات اسلامی و سالم خود باقی مانده بودند، چنین سخنانی را نپذیرفتند و آن را برخلاف آموزه‌های وحیانی و ارزش‌های الهی یافتند.<sup>۲</sup>

رویکرد اسلام به ناسیونالیسم و ملی‌گرایی پیش از پرداختن به تاریخچه جریان ملی‌گرایی، جا دارد در ابتدا رویکرد اسلام را به این جریان، مورد بررسی اجمالی قرار دهیم. با توجه به آیه شریفه «ان هذِهِ اُمَّتُكُمْ اَاحِدَةٌ وَاَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ»<sup>۳</sup> مشخص می‌گردد که در دین مبین اسلام، ملاک وحدت، فطرت انسانی و پرستش و طاعت خدای یگانه است. اسلام نه به قوم خاصی اختصاص دارد و نه انتساب به هیچ قوم و طایفه‌ای در این مکتب وحیانی، مایه شرافت و امتیاز محسوب می‌گردد. ناسیونالیست‌های غرب که اسلام را به قوم عرب نسبت می‌دهند و آن را آثاری از آثار و شئون عربیت و فرهنگ عربی به شمار می‌آورند، در حقیقت، صریح برخی از آیات و کلمات الهی را نادیده گرفته و خطاب عمومی را در «قولوا لا اله الا الله تفلحوا» درک نکرده‌اند. شرف و عزت قرآن کریم و کلام وحی به عربی بودن آن نیست، بلکه شرافت و عزت اعراب به این است که کلام وحی به زبان عربی نازل گردید. بنابراین آنان نمی‌توانند قرآن و رسول خدا ﷺ را مختص به خود بدانند؛ بلکه آنان وابسته و نیازمند به این دو هستند، کما این‌که

**ایده ملی‌گرایی در زمان قاجاریه و از همان زمان که محصلین ایرانی برای ادامه تحصیل به غرب اعزام شدند و با افکار سیاسی غربیان در اوایل قرن نوزدهم آشنا شدند. به این کشور راه یافت و با انواع تفکرات و نظام‌های غربی و شرقی مانند لیبرالیسم و سوسیالیسم در هم آمیخت.**



بقیه امت‌ها و ملت‌ها هم به آن دو نیازمندند. بنابراین، اسلام وابسته به هیچ قوم و گروه خاصی نیست و خط‌کشی میان اقوام و ملت‌ها با اعطای امتیازات خاص به آنان را نیز تأیید نمی‌کند؛ گرچه زبان‌ها و اقوام و ملیت‌های انسانی هر کدام در جای خود محترم‌اند، ولی اسلام این موضوعات را مایه افتخار و برتری قومی بر قوم دیگر نمی‌شناسد. در بطلان اندیشه ملی‌گرایی همین بس که به ویژه در این چند دهه گذشته کسانی علم حمایت از زبان و فرهنگ قومی برداشته‌اند که خود پرورده فرهنگ غربی و اروپایی و بیگانه با فرهنگ ملی خود بوده‌اند و تنها متعهدترین ایشان ماده ادب و فرهنگ غربی را در صورت و قالب زبان و فرهنگ قومی دیار خویش ریخته‌اند و با این ابتکار (!) ترکیب ناسازگاری به وجود آورده‌اند که جز ثمره تلخ درماندگی و پریشانی و بحران هویت، حاصلی نداشته است. بررسی روند شکل‌گیری و گسترش ایده ناسیونالیسم یا ملی‌گرایی در ایران دهه‌های اخیر، این وضعیت را به خوبی نمایان می‌سازد. درست از همین جا بود که اختلاف و تفرقه در میان مسلمین بالا گرفت؛ اختلافی که بنیانگذار جمهوری اسلامی حضرت امام خمینی ره آن را اساس بدیختی مسلمین نامید. (صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۸۷).

ظهور و گسترش ملی‌گرایی در ایران تاریخ تحولات کشور ایران طی قرون معاصر از تمایز سه لایه تمدنی اسلامی، ایرانی و غربی حکایت دارد. ملی‌گرایی از جمله رویکرد فکری است که در درون این لایه تمدنی ظهور یافت و به عنوان ایدئولوژی ملی‌گرایان که در دهه‌های اخیر در شاکله جبهه ملی تجلی نمود، مطرح گردید. ریچارد کاتم در کتاب «ناسیونالیسم در ایران» ضمن آن‌که ملت را در گروهی تعریف می‌کند که دارای پیوندهای سرزمینی، قومی، نژادی، زبانی و آمال و آرزوهای مشترک هستند، ایده ناسیونالیسم یا ملی‌گرایی را از همان بدو ورود به ایران، دارای محذور و تناقض خاص خود دانسته، می‌نویسد: «پیروان این مکتب [شدیدا] زیر نفوذ فرهنگ غرب بودند و در حالی که ناسیونالیسم، شکوفاندن و تأکید بر اصالت فرهنگ خودی است، ایشان می‌کوشیدند با استفاده از تفکر وارداتی و فرهنگ و سیاست و حتی نظام‌ها و دولت‌های غربی و ایجاد وابستگی فرهنگی، سیاسی و اقتصادی به غرب، ملی‌گرا نیز باقی بمانند و به کمک غربیان، ملت خود را به تعالی و بالندگی برسانند.»<sup>۴</sup>

تا حدود یکصد سال پیش، ملی‌گرایی در ایران طرفدار چندانی نداشت، بلکه دین و مذهب به مثابه رکن عمده هویت بخشی و انسجام ایرانیان در این کشور ایفای

نقش می‌کرد.<sup>۵</sup> این ایده در زمان قاجاریه و از همان زمان که محصلین ایرانی برای ادامه تحصیل به غرب اعزام شدند و با افکار سیاسی غربیان در اوایل قرن نوزدهم آشنا شدند، به این کشور راه یافت و با انواع تفکرات و نظام‌های غربی و شرقی مانند لیبرالیسم و سوسیالیسم در هم آمیخت. از این رو از همان آغاز، تناقضی مضاعف برای ملی‌گرایان ایرانی پدید آورد که از یکسو تمایلات ایرانی‌گری و استعمارستیزی داشتند و از سوی دیگر وابستگی فکری و نگاهی شیفته‌وار به فرهنگ و تمدن غربی پیدا نمودند.<sup>۶</sup> به دلیل همین تناقض بود که ملی‌گرایی در ایران هرگز نتوانست هم‌پوشی و نسبتی صحیح میان ایران، اسلام و غرب ایجاد نماید.

با این همه، طی سال‌های پس از انقلاب مشروطه، جریان فکری ملی‌گرایی به نیروی سیاسی نیرومندی بدل شد و همزمان با روی کار آمدن خانواده پهلوی، به ایدئولوژی نظام حکومتی ایران تبدیل شد. همزمان با این رویداد، بروز تحولات منطقه‌ای و فرامرزی نیز قابل توجه است؛ تقریباً همزمان با روی کار آمدن رضاشاه پهلوی در ایران، آتاتورک در ترکیه و فیصل در عراق به حکومت رسیدند. هر سه زمامدار با حمایت خارجی و در راستای سیاست تدوین شده آنان عمل نمودند<sup>۷</sup> و هر سه حکومت با دولت‌های خود، ضمن اتخاذ شیوه‌های ملی‌گرایانه، در صدد ایجاد تفرقه و اختلاف میان ملل اسلامی کشورهای مسلمان ایران، ترکیه و عراق برآمدند.

رضاشاه پهلوی در ایران از نخستین روزهای استحکام سلطنت خود در راه مأموریتی که داشت به از بین بردن احکام اسلام و نمادهای اسلامی همت نهاد و سعی کرد با از بین بردن اسلام در صحنه‌های هیأت اجتماعی و سیاسی ایران، روحیه ملی‌گرایی و لامذهبی را جایگزین آن نماید. رضاشاه در اجرای این اهداف از آتاتورک در ترکیه نیز الگو می‌گرفت. مصطفی کمال، مشهور به آتاتورک پس از جلوس بر تخت سلطنت، در نخستین اقدام به باز پس گردانیدن مردم به ما قبل از اسلام - آن‌چنان که مد نظر بریتانیا و فرانسه بود - همت نهاد. او در سال ۱۹۲۲ سلطنت را الغا و خود را دیکتاتور مطلق در ترکیه منصوب کرد؛ خلافت اسلامی را ملغی نمود و برای ارضاء کینه و عداوت دیرینه خویش با اسلام و مسلمانان، بر ارزش‌ها و اصول اسلامی تاخت؛ در ترکیه اعلام جمهوریت نمود؛ کلاه اروپایی را رواج داد و استفاده از عمامه و قبا را منع نمود. رضا شاه نیز در ایران دقیقاً همان اعمال را اجرا کرد.

وجوه مثبت و ایجابی



انجام می‌داد.

برای آشنایی بیشتر با اقدامات و عملکرد جریان ملی‌گرایی در دوره حکومت پهلوی دوم، جا دارد نگاهی گذرا بر تشکل‌های این طیف داشته باشیم:

#### جبهه ملی اول

پس از خلع رضاشاه از قدرت، فرزندش محمدرضا پهلوی راه پدر را ادامه داد. او نیز همچون پدر، مصمم بود حرکت‌های ملی‌گرایی را مورد حمایت قرار دهد. چنانچه بخواهیم به برخی نمادهای ناسیونالیستی محمدرضا پهلوی اشاره کنیم، به طور خلاصه می‌توانیم به مواردی چون برپایی جشن‌های مفصل به مناسبت گذشت ۲۵۰۰ سال از تاریخ شاهنشاهی، تغییر تاریخ هجری به تاریخ شاهنشاهی و مواردی از این دست اشاره کنیم؛ اما عملکردش به گونه‌ای بود که همچون پدرش تناقضاتی را در بر داشت و با وجهه ناسیونالیستی و جلوه‌های ملی‌گرایانه قابل جمع نبود؛ به عنوان مثال، او افکار و اندیشه‌های غربی و عادات و سنن آن را وارد کشور ساخت، قوانین قضایی و دادرسی غربی را پذیرفت و ذیلانته زیر بار کاپیتولاسیون رفت، تمام شهرهای ایران را پایگاه نظامی آمریکا ساخت و بالاخره با صنعت، تجارت و زراعت ملی مبارزه نمود و واردات غربی را مورد تشویق قرار داد؛ این‌ها نمونه‌هایی از تناقضات رفتاری مدعیان ملی‌گرایی و وطن‌پرستی است که هم از سوی حکومت پهلوی و هم گروه‌های ملی‌گرا نظیر جبهه ملی کما بیش مشاهده می‌شود.

تأسیس اولیه جبهه ملی به سال‌های نخستین دهه ۱۳۲۰ در بجنوبه اشغال ایران در جنگ دوم جهانی توسط متفقین باز می‌گردد که گروه‌های ملی‌گرای کوچکی متشکل از تکنوکرات‌ها و چهره‌های جوان و تحصیل کرده غرب، احزابی چون حزب میهن‌پرستان (به رهبری علی جلالی

در ایران تأکید می‌کرد. گرایش ملی‌گرایانه دوم، بیشتر در قالب احزاب و گروه‌های سیاسی تحت عنوان جبهه ملی نمایان گردید. این گرایش که به لیبرالیسم اعتقاد داشت، به جز دوران ملی شدن صنعت نفت، نتوانست در زمان دیگری قدرت سیاسی را در ایران به دست بگیرد.

دو گرایش مزبور در مبانی نظری، اهداف و اصول اساسی تفاوت چندانی با یکدیگر ندارند؛ به عنوان مثال، هر دو گرایش ملی‌گرایانه به جدایی دین از سیاست، اصالت ملیت، باستان‌گرایی، ایرانی‌گرایی و پذیرش مبانی فکری فرهنگ و تمدن غرب معتقد می‌باشند، ولی در برخی مسایل و شیوه‌های مربوط به حکومت داری و نحوه تعامل با دین

**در تاریخ معاصر ایران دو طیف یا گرایش ناسیونالیستی در ایران قابل شناسایی است: گرایش اول، ملی‌گرایی که تحت تأثیر انحراف نهضت مشروطه، اشغال ایران در جنگ جهانی اول و وقوع هرج و مرج در کشور، قدرت را در دست گرفت**

و مذهب با یکدیگر اختلاف نظر دارند.

ملی‌گرایی و تضاد در رفتار و گفتار یکی از ویژگی‌های مدعیان ملی‌گرایی، عدم صداقت آنان در این ادعاست؛ به عنوان نمونه، این مدعیان اگر واقعاً ملی‌گرا بودند، هرگز در برابر معامله خیانت‌آمیز شاه بر سر جزیره بسیار مهم و استراتژیک بحرین سکوت نمی‌کردند. در این اتفاق تاریخی، ایران بدون آن‌که در جنگی شکست خورده باشد، بخشی از مهم‌ترین و استراتژیک‌ترین مکان‌های سرزمین خود را از دست داد؛ عجیب آن‌که مدعیان ملیت و وطن‌پرستی در برابر این رویداد ننگین، دم برنیاوردند.

همچنین سکوت ملی‌گرایان نسبت به گسترش روزافزون دخالت بیگانگان در شئون مختلف ایران طی سال‌های ۳۲ تا ۵۷ نیز با ادعاهای ضد استعماری و ملی‌گرایانه آنان سازگار نیست. آنان حتی در اوج قدرت، یعنی سال‌های بین ۱۳۲۹ تا ۱۳۳۲، برای حل مشکلات کشور چشم به حمایت استعمار، به سرکردگی آمریکا داشتند و به دامن همان کشوری پناه می‌بردند که بیشترین اقدامات ضد منافع ملی ایران را

آنچه در این نوشتار مد نظر نگارنده است، طرد جنبه‌های منفی و ناسازگار ملی‌گرایی با آموزه‌های دینی و اندیشه‌های اسلامی است و نه انکار وجوه مثبت و ایجابی آن. به گفته شهید مطهری: «ما نمی‌خواهیم به طور کلی ملیت را طرد نماییم، بلکه اگر به جنبه ایجابی و مثبت آن اکتفا شود، می‌تواند در ایجاد و تحکیم روابط حسنه و تحکیم روابط برادری و اخوت و خدمات، مؤثر باشد، در صورتی که متضاد عقل و منطق نباشد و در اسلام مذموم شمرده نشود، بلکه اسلام به اکثر این حقوق اعتراف می‌نماید، مانند اقرباء، خویشاوندان و هموطنان مجاهد»<sup>۸</sup> از این رو، ملی‌گرایی در ایران در مراحلی از فعالیت خود که بیشتر خصالت ضد استعماری و ضد استبدادی داشت، از حمایت نیروهای مذهبی برخوردار شد و حتی رهبران دینی برای تحقق اهداف دینی از کارکردهای مثبت ملی‌گرایی حمایت می‌کردند؛ مانند آنچه در جنبش تنبکاو، انقلاب مشروطه و نهضت ملی شدن صنعت نفت اتفاق افتاد؛ و لکن مطالعه تحولات تاریخ معاصر ایران نشان می‌دهد که همواره وجوه منفی این ایده بر وجوه مثبت آن برتری داشته است و به تدریج این تفکر به سمت تأسیس نظام لائیک براساس جدایی دین از سیاست و ترجیح ملیت بر دین و الگو گرفتن از فرهنگ و تمدن غربی گرایش پیدا کرده است و این امر موجب جدایی مذهب‌یون از ملی‌گرایان شد.

دو گرایش ملی‌گرایانه در ایران

در تاریخ معاصر ایران دو طیف یا گرایش ناسیونالیستی در ایران قابل شناسایی است: گرایش اول، ملی‌گرایی که تحت تأثیر انحراف نهضت مشروطه، اشغال ایران در جنگ جهانی اول و وقوع هرج و مرج در کشور، قدرت را در دست گرفت و به ایجاد دیکتاتوری رضاخانسی و از بین بردن حقوق و آزادی‌های اساسی انجامید. این گرایش، نظامی متمرکز و دیوان‌سالار به وجود آورد و در پس ایجاد آشتی میان ملی‌گرایی ایرانی و توسعه و پیشرفت ناقص در ایران بود و همزمان، برنامه حذف یا کاهش جایگاه دین در عرصه اجتماع را دنبال می‌کرد. این نوع گرایش ملی‌گرایی یا ناسیونالیسم سلطنت‌طلب بود که ضمن اعتقاد به جدایی دین از سیاست و پذیرش الگوی توسعه و کلیت تمدن غربی بر نظام سلطنت، بر باستان‌گرایی و بازگشت به دوران قبل از اسلام

و محمد پورسرتیپ) حزب استقلال (به رهبری عبدالعزیز آزاد) و حزب میهن (به رهبری مهدی آذر و کریم سنجابی) را پدید آوردند و سپس از ائتلاف این احزاب، حزب ایران به وجود آمد و هسته اصلی جبهه ملی به این وسیله شکل گرفت.

جبهه ملی ایران به طور رسمی در سال ۱۳۲۸ به وجود آمد؛ یعنی سالی که عمر مجلس پانزدهم به پایان رسیده بود و تعیین تکلیف مسئله نفت جنوب به مجلس شانزدهم محول گردید. پس از برگزاری انتخابات مجلس شانزدهم، تعدادی از رجال سیاسی کشور به رهبری دکتر مصدق با اعتراض به تقلب در انتخابات در دربار متحصن شدند. این تحصن در نهایت به اعلام موجودیت جبهه ملی ایران به رهبری دکتر مصدق در آبان ۱۳۲۸ انجامید. در اساسنامه جبهه ملی، حفظ قانون اساسی و حرکت در چهارچوب آن مورد تأکید قرار داشت.<sup>۹</sup>

در سال ۱۳۲۸ پس از تکرار انتخابات مجلس شانزدهم، هشت نفر از اعضای جبهه ملی شامل مصدق، مکی، شایگان، بقایی، حابریزاده، آزاد و نریمان به مجلس راه یافتند و فراکسیون نهضت ملی را تأسیس کردند. این فراکسیون با تلاش و حمایت نیروهای مذهبی و مردمی در خارج از مجلس و همچنین ترور رزم‌آرا - مخالف سرسخت ملی شدن نفت - توانست شرایط مناسبی را برای تصویب طرح ملی شدن صنعت نفت ایران در اسفند ۱۳۲۹ فراهم آورد. سران جبهه ملی به دلیل فقدان روحیه انقلابی و داشتن گرایش‌های سکولار، به تدریج حمایت نیروهای مذهبی و مردمی را از دست دادند و حتی به اعتراف مصدق، برخی از اعضای این جبهه کسانی بودند که آزادی و استقلال را وسیله پیشرفت و اغراض و مقام قرار دادند.<sup>۱۰</sup> در هر حال، جبهه ملی به دلایل یاد شده با یک کودتای مشترک انگلیسی و آمریکایی در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ از قدرت سقوط کرد و از آن پس برخی عناصر و اعضای آن در قالب نهضت ملی، فعالیت‌های زیرزمینی محدود و ناموفق را علیه رژیم آغاز کردند که آن هم با دستگیری برخی فعالان آن در تهران و شهرستان‌ها به رکود گرایید. به غیر از دکتر حسین فاطمی که به دلیل مواضع تند

ضد سلطنتی‌اش مورد غضب شاه و دربار قرار گرفت و به اعدام محکوم شد، سایر سران ملی‌گرا به دلیل روحیه سازشکارانه و غیر انقلابی، جز مواردی محدود، حتی دچار درد سر زندان و تبعید هم نشدند.

جبهه ملی دوم با روی کار آمدن دموکرات‌ها در آمریکا و فشار این کشور به رژیم‌های وابسته برای به اجرا درآوردن سیاست‌های رفرمیستی در دهه ۴۰، فضای شکل‌گیری جبهه ملی در ایران دوم فراهم گردید که در ۳۰ تیر ۱۳۳۹ با انتشار بیانیه‌ای اعلام موجودیت کردند. این جبهه در



نخستین اقدام خود در اعتراض به آزاد نبودن انتخابات مجلس بیستم در سنا تحصن کردند.<sup>۱۱</sup> این جبهه همچنین در تاریخ ۱۳۴۰/۲/۲۸ با موافقت دولت (علی امینی) میتینگ جبهه ملی را در میدان جلالیه تهران برپا کردند.<sup>۱۲</sup> به دنبال اجرای طرح اصلاحات ارضی و انقلاب سفید شاه که به بروز قیام خونین ۱۵ خرداد ۴۲ انجامید، رهبران جبهه ملی (دوم) در نحوه برخورد با اصلاحات ارضی و محکوم کردن یا نکردن کشتار مردم در قیام پانزده خرداد، دچار اختلاف نظر شدیدی شدند و در نتیجه کار مؤثری نیز انجام ندادند. سرانجام این جبهه نیز همانند جبهه ملی اول به دلایل چندی که مهم‌ترین آن‌ها نادیده گرفتن عامل مذهب و نقش مؤثر نیروهای مذهبی بود، رو به ضعف نهاد و در سال ۱۳۴۳ منحل گردید.

جبهه ملی سوم  
جبهه ملی سوم که در ۷ مرداد ۱۳۴۴ رسماً

اعلام موجودیت کرد، دنباله طبیعی جبهه ملی دوم بود و تنها تفاوتش با جبهه ملی قبلی در نحوه سازماندهی و ساختار تشکیلاتی بود که این جبهه مرکز تجمع احزاب و جمعیت‌های سیاسی گردید. مهم‌ترین اعضای جبهه ملی سوم عبارت بودند از: حزب ملت ایران، حزب مردم ایران، جامعه سوسیالیست‌ها و نهضت آزادی.

این جبهه قبل از شروع و گسترش فعالیتش فرو پاشید و هیچ اقدام مؤثری انجام نداد. از آن پس در طول سال‌های ۴۴ تا ۵۶ هیچ‌گونه فعالیت سیاسی تشکیلاتی و حتی انفرادی از ملی‌گرایان در مخالفت با استبداد و استعمار نوین ایران و افزایش نفوذ بیگانگان مشاهده نمی‌شود. براساس مدارک موجود، اینان تنها گاهی در محافل خصوصی گرد هم می‌آمدند و وقت خود را به طرح مباحث تکراری و غیر ضروری می‌گذراندند. یکی از جامعه‌شناسان خارجی پس از شرکت در یکی از این جلسات می‌نویسد: «پس از لختی تأمل، حضار مجلس متفقاً تأکید می‌کنند چنین کاری [فعالیت سیاسی] تنها به برقراری یک دیکتاتوری نظامی منجر خواهد شد. لذا بهتر است به همین وضعیت که داریم بسنده کنیم... لطفاً یک فنجان چای دیگر میل کنید. عزت زیاد، خدا نگهدار!»<sup>۱۳</sup>

بنابراین گزارش اسناد ساواک، ملی‌گرایان در این سال‌ها هرگونه تغییر و تحولی را منوط به خواست آمریکا می‌دانستند.<sup>۱۴</sup> آنان چشم امیدشان به آمریکا بود تا با جلب حمایت آن کشور و تحت فشار قرار دادن رژیم شاه، امکان فعالیت و ایجاد فضای باز سیاسی در ایران را فراهم آورد و عملاً نیز تا پیدایش چنین وضعیتی که با روی کار آمدن کارتر در کاخ سفید ایجاد شد، تنها نظاره‌گر خفقان، سرکوب، انحطاط و گسترش نفوذ بیگانگان بودند.

جبهه ملی چهارم  
رهبران جبهه ملی اعتراف می‌کنند که آغاز مجدد فعالیت‌های این گروه، ناشی از پیدایش فضای باز سیاسی کشور بود.<sup>۱۵</sup> و این زمانی بود که رژیم شاه همانند ابتدای دهه ۴۰ می‌خواست با انجام برخی اصلاحات جزئی و هدایت شده، با صلاح‌دید آمریکا بساط قدرت خویش را استحکام بخشد.

جبهه ملی چهارم زمانی مجدداً فعال شد که

برخی سران این جبهه نامه سرگشاده‌ای خطاب به سران رژیم منتشر کردند. کریم سنجابی، شاهپور بختیار و داریوش فروهر به طور مشترک نامه‌ای خطاب به شخص شاه منتشر نمودند و در آن انجام برخی اصلاحات و رعایت حقوق بشر و پایبندی به قانون اساسی مشروطیت را خواستار شده بودند.<sup>۱۶</sup> از مجموعه این تلاش‌ها در ۲۸ آبان ۱۳۵۶ جبهه ملی چهارم با عنوان «اتحاد نیروهای ملی» به وجود آمد که در آن، سه حزب ملت ایران، حزب ایران و جامعه سوسیالیست‌ها قرار داشتند.<sup>۱۷</sup>

گفتنی است در بیانیه اعلام موجودیت جبهه ملی چهارم و نامه خطاب به سران رژیم، هیچ نشانه‌ای از طرح خواسته‌های اساسی و اعلام مخالفت صریح با رژیم دیکتاتوری پهلوی به چشم نمی‌خورد؛ حتی در اوج گیری قیام مردمی که با قیام ۱۹ دی ۱۳۵۶ مردم قم و پس از برپایی مراسم چهلم شهدا در شهرهای مختلف آغاز شد، تأکید سران جبهه، مبارزه قانونی در چهارچوب قانون اساسی بود. در شهریور ۵۷ سران جبهه ملی برای تحقق خواسته‌های خود در چهارچوب قانون اساسی و کسب برخی امتیازات، مشغول مذاکره و چانه‌زنی با دولت شریف امامی بودند، اما حضور میلیونی مردم در مراسم عید فطر و کشتار مردم به دستور رژیم در ۱۷ شهریور، معادلات طرفین را بر هم زد. در این مقطع، رژیم با اشاره آمریکا به مذاکره و آشتی با مخالفان میانه رو، یعنی

ملی‌گراها می‌اندیشید. رژیم به درستی از تمایز و شرایط ملی‌گراها برای سازش و اختلافات آنان با نیروهای مذهبی آگاه بود و لذا پس از مذاکره مستقیم با ملی‌گراها به آنان پیشنهاد تشکیل دولت داد.

تمامی اسناد و مدارک، حاکی از سازش کاری ملی‌گرایان و نارضایتی آنان از قیام مردم مسلمان ایران به رهبری امام خمینی علیه السلام است. ساواک از یکی از جلسات جبهه ملی ایران چنین گزارش می‌دهد: «بحث در مورد اعلامیه [امام] خمینی شد که قانون اساسی برای سرنگون کردن رژیم سلطنت کافی نیست و نظر آقایان خواسته شد. همه افراد به اتفاق گفتند راه ما همان راه قانون اساسی است»<sup>۱۸</sup>

در آخرین روزهای عمر رژیم، جبهه ملی که از بقای سلطنت ناامید شده بود، در راستای جلب نظر ایالات متحده تماس‌هایی با مقامات سفارت آمریکا در ایران گرفت تا نظر مثبت آن دولت را برای جانشینی خود به جای نظام پادشاهی جلب نماید. مسئولان سفارت پس از ملاقات با کریم سنجابی می‌گویند: «سنجابی می‌خواست چیزی را که وی حسن نیت خودش، عقاید روشنفکرانه و گرایش طرفدار غرب برای توجه ایالات متحده می‌داند را به طور غیر مستقیم منتقل کند»<sup>۱۹</sup> اما این جبهه به دلیل عقاید خاص خود و اختلاف نظر عمیق با نیروهای مذهبی، هر چه از شعله‌ورتر شدن آتش انقلاب می‌گذشت، بیشتر و بیشتر از کاروان انقلاب عقب افتاد و به

تدریج از جنبش اسلامی ملت مسلمان ایران فاصله گرفت؛ چنان‌که پس از پیروزی انقلاب، جبهه ملی از جمله نخستین گروه‌هایی بود که به



مخالفت با اسلام فقهاتی و خط امام برخاست و سرانجام به دنبال اعلام مخالفت صریح با لایحه قصاص و قصد راهپیمایی و تحریک مردم، امام خمینی علیه السلام طی موضع‌گیری قاطعی در ۲۵ خرداد ۱۳۶۰ این تشکیلات را غیر قانونی اعلام کردند و بر فعالیت‌های تشکیلاتی ملی‌گرایی لیبرال در کشور اسلامی ایران، مهر باطل زده شد.<sup>۲۰</sup>

## ژئوشکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پی‌نوشت‌ها

۱. ر.ک: دایرة المعارف دموکراسی، سیمور مارتی لیبست، وزارت امور خارجه، ۱۳۸۳، ج ۳، ص ۹ - ۱۳۶۸.
۲. ملی‌گرایان را می‌توان در درون یک طیف گسترده قرار داد. مراد ما از ملی‌گرایی در این تحقیق، رویکردی است که به جای ارزش‌های دینی و معنوی، بر مادیت محض و حاکمیت مطلق مردم پای می‌فشارد. بدیهی است چنین رویکردی در برابر دین و مخالف با آموزه‌های وحیانی و الهی مکتب اسلام می‌باشد.
۳. انبیا، ۹۲.
۴. ر.ک، ریچارد کاتم، ناسیونالیسم در ایران، ترجمه احمد تدین، تهران، کویر، ۱۳۷۰، ص ۷ و ۶۵.
۵. باقر مؤمنی، دین و دولت در عصر مشروطیت، نشر باران، ۱۳۷۲، ص ۸۹.
۶. محسن مدیر شانه‌چی، احزاب سیاسی ایران، نشریه خاوران، سال سوم، شماره ۱۳۶، آذر ۱۳۷۲، ص ۶.
۷. در سال ۱۹۲۱ رضا پهلوی با دستور بریتانیا به کودتای نظامی دست زد و خود را در مسیر حکومت بر

- ایران قرار داد. در همان ایام امیر فیصل، مزدور انگلیس به عنوان پادشاه عراق تعیین گردیده بود و اتاتورک نیز در سال ۱۹۲۲ با حمایت بریتانیا به حکومت ترکیه رسید.
۸. مرتضی مطهری، اسلام در ایران، ج ۱، ص ۵۰.
۹. ر.ک، احمد ملکی، تاریخچه جبهه ملی، تهران، ۱۳۳۲، ص ۱۳.
۱۰. ر.ک، اساسنامه جبهه ملی ایران، انتشارات جبهه ملی، ۱۳۵۸، ص ۶.
۱۱. کریم سنجابی، امیر هاونا(میره)، لندن، انتشارات ملیون، ۱۳۶۱، ص ۲۱.
۱۲. محمد مصدق، خاطرات و تألمات، تهران، علمی، ۱۳۶۵، ص ۸۲.
۱۳. مارک جی، گازیوروسکی، سیاست خارجی آمریکا و شاه، ترجمه جمشید زنگنه، تهران، رسا، ۱۳۷۱، ص ۲۷۰ - نیز، امیدا و ناامیدی‌ها، پیشین، ص ۲۳۴.
۱۴. ر.ک، جبهه ملی به روایت اسناد ساواک، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، تهران، ۱۳۷۹، ع باقی، تاریخ شفاهی ایران به روایت رادیو بی.بی.

۱۳۹. ص ۱۳۷۳، نشر فکر، ۱۳۷۳، ص ۱۳۹.
۱۶. کریم سنجابی، پیشین، ص ۲۴۷.
۱۷. اساسنامه جبهه ملی، تهران، انتشارات جبهه ملی ایران، ۱۳۴۲.
۱۸. سند شماره ۲۵۸۲۶، ۲۰-۱۲ مورخ ۲۵۳۶/۱۱/۲۵ برابر با ۲۵ بهمن ۱۳۵۶.
۱۹. کیهان، ۵۷۷/۱۹.
۲۰. در بخشی از این حکم آمده است: «جبهه ملی محکوم به ارتداد است. جدا کنید حساب را از مرتدا... متأثر از این که با دست خودشان این‌ها گور خودشان را کنند. جدا کنید حساب را از این مرتدا. این‌ها مرتدند. جبهه ملی از امروز محکوم به ارتداد است» (صحیفه نور، ج ۱۵، ص ۱۹)